درس هفتصد و شصت و پنجم

ادامهٔ بحث علم ذات باری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

تلمیذ: راجع به مسئلهٔ قصد اعراض از وطن شخصی که برای سکونت در شهر دیگری، از شهر خود خارج می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند که هیچ‌وقت اعراض نکند چون انسان اگر مثلاً در جایی برای تحصیل می‌رود دوباره به وطن خودش برمی‌گردد لذا هیچ‌وقت اعراض نکند. مثلاً اگر ما همدان بودیم، می‌فرمودند: احتمالاً اگر شما یک روزی بخواهید بعد تحصیل بگردید، معمولاً به شهر خودتان که ارحام و بستگانتان هستند برمی‌گردید. پس می‌توانید اعراض نکنید.

استاد: این را ایشان گفتند؟!

تلمیذ: من شنیده‌ام، از خودشان نه.

استاد: من نشنیده‌ام.

تلمیذ: اخوی‌تان گفتند که ما طهران که بودیم دو رکعتی نماز خواندیم ...

استاد: نه، آن مسئله فرق می‌کرد. من به مسائلی که اخوی از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نقل می‌کنند اعتماد ندارم.

دلیل کامل خواندن نمازِ علامه طهرانی در طهران

آن قضیهٔ مرحوم آقا این‌طور بود و اصلاً مسئله فرق می‌کرد. ما طهران بودیم موقع ظهر شد ما هم نماز ظهر را پشت سر ایشان خواندیم. پایان دو رکعت ما سلام دادیم چون ما از طهران اعراض کرده بودیم. من تنها بودم حالا شاید ایشان هم مثلاً یک موردی بوده ولی آن موقع یادم هست که من تنها بودم و کسی همراه ما نبود. بعد نماز که تمام شد، به ایشان گفتیم که آقاجان چرا شما نماز را تمام

خواندید؟! مگر شما نسبت به طهران اعراض نکردید؟! ایشان گفتند: اصلاً به‌طورکلی اعراض از من متمشّی نمی‌شود و من نمی‌توانم احساس کنم که از جایی به جای دیگر منتقل شده‌ام. اصلاً ایشان در یک فضای دیگری صحبت می‌کردند و نسبت به این عالم اختیار و توطّن و اینها نبود و اصلاً می‌گفتند که از من متمشّی نمی‌شود و من از ایشان هم‌چنین چیزی را نشنیده‌ام که اعراض نکنید.

هیچ دلیلی ندارد! آدم اعراض می‌کند و دوباره سر جایش برمی‌گردد. این چه حُسنی دارد حالا اعراض کردن، نکردن، توجیهی به‌نظر نمی‌رسد. مضافاً به اینکه خب سرش کلاه می‌رود! بخواهد آنجا برگردد باید چهار رکعتی بخواند! دو رکعت سرش کلاه می‌رود!!

تلمیذ: مسئلهٔ دیگر راجع به این ضریحی است که ساخته‌اند ـ برای سیدالشهدا علیه‌السلام ـ و در مدرسهٔ معصومیه گذاشته بودند و دو هفته‌ای را برای بازدید عموم گذاشتند و ... به‌نحوی بود که مردم زیارت می‌کردند یعنی سلام می‌دادند و پول می‌ریختند، جمعیت هم خیلی بود یعنی خیابان را می‌بستند، شاید بالای چند هزار نفر جمعیت بودند خیلی وسیع و از همهٔ شهرها هم می‌آمدند از راه‌های دور و نزدیک می‌آمدند. به‌هرحال من در ذهنم آمد که اصلاً جایی برای زیارت دارد یا ندارد؟ آیا استفاده تبلیغاتی می‌شود معاندین بکنند و بگویند که اینها خودشان [این‌طور هستند] پس ائمه‌شان هم همین‌طور بوده‌اند؟! در اینجا آیا صرف انتساب دلیل می‌شود؟! این یک مقداری شبهه داشت. شنیده شده که ظاهراً برنامه بر این است که ضریح را در شهرها نیز بگردانند.

استاد: البته خب هر چیزی به میزان خودش و در جای خودش صحیح است و باید نسبت به آن إعمال بشود و خروج از آن حد طبعاً مطلوب نیست و کم

اهمیت جلوه دادن آن‌هم نیز مطلوب نیست. در اینکه این ضریح به نیت سیدالشهداء ساخته شد شکی نیست و بعد هم به همان مکان منتقل می‌شود و در آنجا قرار می‌گیرد. پس آیا ما می‌توانیم به‌صرف اینکه این ضریح الآن در جای خودش نیست، فرض کنید حالا خدای نکرده کسی بخواهد اهانتی کند و مثلاً آن را متلوّث کند یا... این حرام است یعنی این چیزی است که اگر از روی قصد حتی باشد کار حرامی انجام داده است چون خود وجدان انسان حاکی است که نفسِ انتساب، آن را از دایرۀ یک شیء مادۀ عادی خارج می‌کند. یک سنگی که اینجا هست حالا اگر نجس هم بشود مسئله‌ای نیست، آبش می‌کشید یا آن را کنار می‌اندازید یا آن را می‌شکنید، اما خود وجدان و فطرت این مسئله را به انسان متذکر می‌شود که انتسابی که الآن در اینجا هست و این انتساب هم مسلّم است که این بالأخره در آنجا نصب می‌شود، این با سایر اشیاء و با سایر مواد متفاوت است.

اهمیت میانه‌روی در امور

خب این یک مقدار [از مسئله است] حالا این

مسئله آیا باید باعث بشود آدم درمقابلش بایستد و السّلام علیک یا ابن‌رسول الله بگوید؟! ابن‌رسول الله که در اینجا نیست! ابن‌رسول الله در کربلاست! این دیگر السّلام علیک یا ابن‌رسول الله ندارد! یا زیارت خواندن، دیگر بدتر است! آدم بلند شود مثلاً زیارت عاشورا بخواند! بابا ضریح است، این ضریح که اینجا هست و... این خروج از حد می‌شود. هم آن‌طرف غلط است که انسان بیاید خدای نکرده اهانت کند و قصد [اهانت داشته باشد] و هم از این‌طرف غلط است که بیاید زیادی آن‌قدر مایه بگذارد که اصلاً انگار این در خودِ بالای بدن مطهر نصب شده است هردو غلط است. «**خَيرُ الأُمورِ أوسَطُها**»[1]

بررسی لزوم ضریح برای قبر ائمه علیهم‌السّلام

تلمیذ: آیا وجود ضریح برای قبور ائمه علیهم‌السّلام لازم هست؟! درصورتی‌که در بعضی از دعاها داریم که مثلاً خودتان را روی قبر بیندازید یا بالای سر قبر بایستید یا دستتان را روی قبر بگذارید و این زیارت را الآن بخوانید، در زیارت‌نامه‌ها هست. وجود ضریح چه لزومی دارد؟!

استاد: بله. البته این یک مطلبی هست که این کارهایی که الآن دارد انجام می‌شود؛ این تذهیب‌ها و آینه‌کاری‌ها و خرج‌ها نسبت به این اماکن متبرکه چه

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ٥٤٠؛ آیین رستگاری، ص ۱۵۲.

صورتی دارد و چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! خودِ بنده در همین مسائل متردّد هستم و شک دارم که آیا جایز هست که انسان این خرج‌ها را بکند یااینکه نه؟! یعنی چه حالا گنبد امام رضا علیه‌السّلام طلا باشد؟! برای چه؟! انسان طلا را خرج کند و به فقرا بدهد. بله، یک گنبد ساختن برای اینکه محفوظ باشند از آفتاب و برف و باران و اینها اشکال ندارد حالا انسان یک گنبدی بسازد و این گنبد بتن باشد و محکم باشد، اینها چه اشکال دارد؟! اما این خرج‌ها [جایز است]؟! مثلاً همین رواقی که اخیراً در مشهد درست کرده‌اند که ساختش چند سال طول کشید، یکی از آقایان داشت توضیح می‌داد که من در آنجا شاهد بودم که در ساخت این رواق و سقف‌ها، اینها میل به میل جلو می‌رفتند. این‌قدر [دقیق بودند]! بسیار خب! این هنرِ معماری، هنرِ مقرنس‌کاری، هنر کاشی‌کاری، آینه‌کاری، آن نقش‌ها، زاویه‌های چوبی و امثال‌ذلک را این به این شکلِ دقیق درآوردن که موجب حیرت افراد در خارج بشود، این خودش از دیدگاه عموم و چشم عموم یک امر مطلوبی است

به‌طوری‌که در همه‌جا همین‌طور است.

الآن در همه جای دنیا مرسوم است، اگر بخواهند هنر [یک نحله] را نشان بدهند، به یک نحوه‌ای می‌سازند که این نحوه چشمگیر باشد. هر کشوری برای خودش کلیسایی که می‌سازد، هر شهری در خارج یک کتدرال[1] دارد؛ کلیسای خیلی معظَم را کتدرال می‌گویند. نیویورک کتدرال دارد، واشنگتن کتدرال دارد. شهرهای امریکا همه هرکدام کتدرال دارند. در اروپا شهرهای مختلف، آلمان، این‌طرف، آن‌طرف و فرانسه اینها همه [کتدرال دارند] و هرکدام می‌ایند از نقطه‌نظر ظرافت روی دست آن یکی بلند می‌شوند. آن یکی نسبت به آن یکی [روی دست می‌آید] و آن نسبت به آن ...

الآن در همین کلیسای سنت‌پیتر در واتیکان، یک مجسمه درست کرده‌اند مجسمهٔ حضرت عیسی که ۲۷ سال روی این مجسمه کار کرده‌اند! یک وقتی دیدم تقریباً حدودِ یک متر و نیم در یک متر و خرده‌ای هست. همه می‌روند عکس می‌گیرند، بابا

---

[1] .Cathedra

یک مجسمه است دیگر! گفتیم که چقدر شلوغ است؟ برویم ببینیم چه خبر است؟ دیدیم همین مجسمه است و آن کسی که این را درست کرده همان لئوناردو داوینچی که مجسمه‌ساز معروف بوده و فقط این مجسمه‌ساز معروف همان لئوناردو داوینچی هفده سال روی این کار می‌کرده و بعد هم ده سال دیگر یکی دیگر کار کرده است.

موهایی که روی دست حضرت عیسی هست در این سنگ مرمر پیداست! شما یک هم‌چنین اثری را هیچ‌وقت در کشورهای اسلامی نمی‌بینید ولی آیا این هنر است؟! واقعاً این هنر است؟! حالا یک مجسمه‌ای درست شده و بهترین مجسمه‌سازان دنیا و نقاشان دنیا جمع شدند و یک هم‌چنین چیزی درست کردند. برای چه؟! یعنی چه؟!

وقتی که نگاه به کلیسا می‌کنید، در همین کلیسای سنت‌پیتر، ـ من راجع به این صحبت کرده بودم ـ جایی که پاپ می‌خواهد برود آن بالا بایستد [از بقیهٔ جاها متفاوت است] خب پاپ رئیس است؛ رئیس همه است و همه باید نسبت به پاپ اظهار خشوع

داشته باشند، خشوع تکوینی نه خشوع تشریعی!! خواهی‌نخواهی باید سربه‌زیر باشی مثل ما که باید درمقابل بعضی‌ها خاشع باشیم! خیلی‌ها! خشوع تکوینی هم باید باشد!! آنها هم همین‌طور هستند بیچاره‌ها! همه‌مان یکی هستیم! همه از یک جا درمی‌آید و ریشه‌ها یکی است.

نگاه می‌کنید می‌بینید یک مجلسی است، همهٔ صندلی‌ها فلان است اما یک صندلی بلندتر است! برای چه؟! یعنی چه؟! چرا باید بلندتر باشد؟! چرا نباید کوتاه‌تر باشد؟! هان؟! چرا؟!

این با آن پاپ چه فرق می‌کند؟! این با آن کلیساهای سنت‌پیتر و با آن کتدرال‌ها چه فرق می‌کند؟! چه تفاوتی دارد؟! این می‌گوید: من! آن‌هم می‌گوید: من! این می‌گوید که من روی دست تو بلند شدم، او می‌گوید که [روی دست تو بلند شدم]. این مساجد مدینه را که درست کرده‌اند دیده‌اید؟ به مدینه که مشرف شدید، این کپی مسجد کوردوبا در اسپانیاست! آمدند از روی آن کپی برداشتند و آنجا درست کردند که ما از شما عقب نمانیم!

چرا؟! آخر برای چه؟! این پاپ باید در یک

قسمت بالا برود و مردم همه پایین هستند. او بالا بنشیند؛ با یک عبا و ردا و کذا خیلی بالا بنشیند و دستش را این‌طور کند، دیده‌اید که این‌طوری می‌کنند؟! دستش را این‌طوری می‌کند به این افرادی که در کلیسا آمده‌اند و می‌خواهند از عنایت جناب پاپ که نماینده خداست بهره‌مند بشوند!

من در آنجا رفته بودم یک گوشه نشسته بودم و [با خودم] می‌گفتم که آیا ما مثل اینها نیستیم؟! ما در همین خط نیستیم؟! آقا آمده مدرسه درست کرده و یک گنبد در مشهد درست کرده است ـ یک بنده خدایی که حالا هم فوت کرده است ـ بعد می‌گوید که این گنبدی که الآن ما درست کردیم بزرگ‌ترین گنبدی است که در مدارس و مساجد تابه‌حال ساخته شده است و چند متر از گنبدی که در مسجد فلان در لندن هست بزرگ‌تر است. دارد به همه پُز می‌دهد!

من به یک کلیسایی در افریقا رفته بودم ـ ساحلِ عاجِ یاماسوکرو[1] ـ آنجا یک کلیسایی بود که همان رئیس‌جمهور سابق آنجا درست کرده بود و می‌گویند

---

۱. Yamoussoukro.

که ثروتمند هم بوده و از پول خودش هم درست کرده بود، پول مردم را نچاپیده بود! آن‌طور که نقل می‌کنند پول خودش بوده است. [خلاصه] درست کرده بود و گفته بود که می‌خواهم یک کلیسا درست کنم از کلیسای واتیکان بزرگ‌تر! کلیسای یاماسوکرو دوازده متر مربع بزرگ‌تر از [کلیسای واتیکان است]. همان کلیسایی که ما در یاماسوکرو برای دیدن رفته بودیم، اتفاقاً روز یک‌شنبه هم بود و از مراسمی که در آنجا بود مستفیض هم شدیم! جای همه خالی به‌به! البته ما دور نشسته بودیم ولی خب بالأخره بی فیض هم نبودیم!

بله، این کلیسا دوازده متر از کلیسای [واتیکان] بزرگ‌تر است. خب این با آن چه فرقی کرد؟! این می‌گوید که کلیسای من بزرگ‌تر از کلیسای کجاست و این می‌گوید که این گنبدی که من روی مدرسه‌ام ساخته‌ام از همه بزرگ‌تر است! هردو یکی است و هردو از یک جا دارد بلند می‌شود! منتها او عمامه ندارد ما عمامه داریم همین! والاّ فرقی ندارد خب بیا تو هم عمامه بگذار مثل هم می‌شویم! مگر وحدت ادیان نمی‌گویند؟! خب این‌هم وحدت ادیان!

وحدت فِرَق، وحدت ادیان!

در همان ورودی آنجا مجسمه‌ای کشیده‌اند، بالا، فلان، این افراد نگاه می‌کنند، همین‌که نگاه می‌کنند، چشمشان این عظمت را می‌بیند و خودشان را پایین می‌بینند، اصلاً خواهی‌نخواهی در چهرهٔ افرادی که وارد می‌شدند ما آن حالتِ ذلّت و حالت کرنش و حالت خشوع را مشاهده می‌کردیم. خشوع در برابر چه عزیزم؟! سنگ! سنگ! سنگ! سنگ است دیگر! حالا سنگ قشنگ است ولی سنگ است! سنگ را برداشته‌اند بزرگ کرده‌اند.

این حکومت بر احساسات که الآن همین مسئله در همه‌جا هست! این بیا بروها و این تبلیغات‌ها و این چیزها! چون واقعیت ندارند لذا با غلبهٔ احساسات این نفوس را در تسخیر درمی‌آوریم نه با غلبهٔ عقل! جایی که عقل بخواهد غلبه کند نیازی به این حرف‌ها نداریم! نیازی به این بلندمنشی‌ها ندارد و نیاز ندارد پاپ بلند شود یک جایی برود که اصلاً آدم وقتی نگاه می‌کند باید با دوربین او را ببیند! بابا پایین بیا یک‌خرده از نزدیک‌تر تو را ببینیم! چرا

این‌قدر بالا رفته‌ای که اندازهٔ یک [نخود] شده‌ای! یک‌خرده پایین‌تر بیا!

سیره و روش پیغمبر در ساخت مسجد

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی می‌آید می‌گوید که مسجدی بسازید که دیوارش تا شانه‌های مصلِی باشد! نیاز به سقف نداشته باشد![1] فرهنگ را ببینید از کجاست تا به کجا!

او می‌گوید: کسی که می‌خواهد در مسجد نماز بخواند باید عقل را به‌کار بیندازد نه احساسات را! در این کلیساها احساسات حاکم است. پاپ! پاپ! کشیش! جای بلند! اوه! مرتفع! مرتفع! آن صلیبی که در کلیسای یاماسوکرو گذاشته بودند، دو متر و نیم در یک متر و نیم از طلا بود! اوه اوه اوه این صلیب طلا طلا طلا! اینجا دیگر خدا پیدا نمی‌شود!

چوب‌های صندلی‌ای که در آنجا بودند چوب‌هایی بود که متّه در آن فرو نمی‌رفت! از هر چیزی گران‌تر! چوب خاص در فلان جنگل‌های افریقا که به فرانسه می‌رفت آنجا تراش پیدا می‌کرد

---

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۸؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۵.

و به آنجا می‌آمد! اصلاً ما بیست دقیقه فقط داشتیم به آن صندلی‌ها نگاه می‌کردیم که این چیست؟! چه رنگی! چه کیفیتی! چه خرج‌هایی و چه اوضاعی!

دو سال و نیم طول کشید با سه شیفت کار این کلیسا را ساختند! نوارش را به ما دادند که بیایید ببینید و تماشا کنید.

آثار حکومت احساسات و تخیلات و توهّمات

همهٔ اینها برای چیست؟! حکومت احساسات! حکومت تخیلات! حکومت توهّمات! عقل در اینجا راه ندارد! فطرت تنفر دارد، تنفر دارد! عقل با اینجا گرایش ندارد. عقل می‌گوید که این کارها چیست؟! این بساط چیست؟! می‌خواهی برو یک کار خوب و محکم درست کن اما این کارها یعنی چه؟! این مسائل یعنی چه؟!

وقتی به پیغمبر می‌گویند که باران می‌آید، باد می‌آید، گرد و خاک می‌آید چه‌کار کنیم؟ می‌فرمایند: «**عَریشٌ کَعَریشِ موسی**» همان سقفی که موسی داشت. بعد یک چیزی برداشت پهن کرد و چندتا تیر انداخت و از این [شاخه‌های] خرما گذاشت و بعد

هم رویش گل مالید! والسّلام! همین![1] آن‌وقت وقتی که مصلّی آنجا می‌رود نماز می‌خواند دیگر نگاه به این کاشی، سنگ‌ها، آینه‌کاری‌ها، منبّت‌کاری‌ها، مقرنس‌کاری و امثال‌ذلک نمی‌کند و فقط یک چیز در ذهنش هست و فقط یک توجه دارد.

این فرهنگ فرهنگ اسلام است! فرهنگ اسلام و فرهنگ اهل‌بیت و فرهنگ تشیّع این است! والاّ شما هرچه بخواهید معظَم و بالادست درست کنید، در دنیا بالادستش هست که روی دست شما بخواهد بلند بشود، وجود دارد! کلیساهایی داریم که اصلاً یکی از آنها در ممالک اسلامی نیست! یکی از آنها نیست! معابدی داریم که یکی از آنها در جایی پیدا نمی‌شود! در همان پشت شانگهای یک معبدی هست که چه خبر است! چه خبر است! بت گذاشته‌اند دارند بت می‌پرستند! افراد آنجا می‌آیند می‌ایستند سجده می‌کنند، استغاثه و گریه می‌کنند! های‌های گریه می‌کنند! برای بت، های‌های گریه می‌کنند! غلبهٔ احساس!

---

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۶؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۴.

در اسلام، در توحید، در تشیع و در مکتب اهل‌بیت عقل را به حرکت می‌اندازند نه احساسات و تخیلات و توهمات! عظمت خدا را جلوه می‌دهند نه عظمت خود را! ما خودمان را جای خدا گذاشته‌ایم؛ خودمان خیال می‌کنیم با عظمت به مردم وارد بشویم انگار خدا وارد شده است، نه باباجان! توی بدبخت در کف عزرائیل مثل یک موش هستی و تو را کنار می‌اندازد و می‌گوید که نفر بعدی بیاید. وقتش که بشود ما رفتنی هستیم و شما رفتنی هستید و همه رفتنی هستند. وقتش برسد هیچ فایده‌ای ندارد.

چندی در طهران بودم و والدهٔ ما کسالت پیدا کرد و خیلی‌ها به‌دنبال این بودند که چه بشود و چه‌کار بکنند تا من متوجه شدم که مسئله چیست و قرار است... دیدم مسیر مشخص شد! خب حالا طبق تکلیف باید کارهایی انجام بشود و قضایایی باید انجام بشود، ولی این مسیر تمام شد، نفر بعد!

ما همین هستیم! به‌اندازهٔ سر سوزنی از خود اختیار نداریم، قدرت نداریم. حالا چرا زودتر

اعتراف نکنیم و چرا زودتر نیاییم؟! چرا وقتی اعتراف کنیم که کار از کار گذشته است؟ چرا باید دنیا این‌قدر ما را بگیرد و به اسم خدا تمام کنیم؟! چرا؟! چرا چیزی که مربوط به ما هست به پای خدا می‌گذاریم؟! هان؟! چرا آن قدرتِ خیالی را به پای خدا می‌گذاریم و از کیسهٔ خدا خرج می‌کنیم؟! خدا می‌گوید که خب به پای من گذاشتی؟! خیلی خب حالا ما هم می‌آییم. خودت گفتی که اینها از خداست! همهٔ اینها از خداست! خب از خداست تو چه کسی هستی؟ تو کسی نیستی برو پی کارت! از خداست ولی ما سر جایمان هستیم و تکان نمی‌خوریم! بله، همهٔ برکات و نعمت‌ها از خداست ولی ما سفت روی زین ایستاده‌ایم و از زین هم پایین نمی‌آییم! این نشد که!! خدا هم گفت که خیلی خب! حالا که قرار است به پای ما گذاشته بشود پس حالا ما می‌آییم خودمان را نشان می‌دهیم! لذا به‌طورکلی این ضریح‌ها با این کیفیت دلیلی ندارد.

یک بنده خدایی از همین افراد چند سال پیش ـ سه چهار سال پیش ـ از اصفهان با من تماس گرفت و گفت که آقا ما می‌خواهیم برای حضرت اباالفضل

علیه‌السّلام یک ضریح درست کنیم. گفتم که چقدر مخارجش می‌شود؟! گفت که مثلاً این‌قدر میلیارد تومان. گفتم: شما که الآن در اصفهان هستید چندتا دختر بی‌شوهر هست؟! چندتا فقیر هست؟! چندتا افرادی هستند که اینها نیاز به فلان و... دارند؟ الآن ضریح حضرت اباالفضل مگر ایرادی دارد؟! مگر خراب شد؟! ما همین چندی پیش رفتیم زیارت کردیم هیچی نبود، نه ایرادی دیدیم و نه جایی از آن خراب شده بود. گفتم که این پول‌ها را بردارید به این فقرا و به این افراد بدهید این ثوابش بیشتر و بهتر است و بیشتر مورد رضایت حضرت اباالفضل و امثاله هست.

الآن در مورد مسئلهٔ ضریح سیدالشهداء مگر ایرادی هست که باید ضریح عوض بشود؟! چرا باید عوض بشود؟! ما که آنجا رفتیم چیزی ندیدیم! همهٔ مردم به آن آویزان شده بودند و کسی هم از جایش تکان نمی‌خورد. عرب‌های آنجا می‌گویند که از وقتی که ایرانی‌ها آمدند دست ما دیگر به ضریح هم نمی‌رسد!! طرف سفت به ضریح چسبیده است

آن‌وقت باید بیاید بندبندش را هم رد کند. برو بابا! یک بار ضریح را ببوس و برو دیگر!

من در این مدتی که در کربلا مشرف بودم یک دفعه توانستم بروم ضریح را ببوسم! همین در را می‌بوسیدیم و دیوار را می‌بوسیدیم بس است! فرقی نمی‌کند! آخر ضریح که امام حسین نیست!!

طرف از من پرسیده که آقا من سه روز است به کربلا آمده‌ام و هنوز نتوانسته‌ام ضریح را ببوسم، زیارتم قبول نیست؟! گفتم که بابا قبول است من هم نتوانسته‌ام تا حالا ببوسم!! این حرف‌ها چیست؟! همین درودیوار را ببوس برو! این تخیلات و توهمات چیست؟! بله، حالا اگر کسی نباشد و مزاحمی نباشد آدم نزدیک‌تر می‌رود. طبعاً تقرب بیشتر مکانی موجب تقرب بیشتر [معنوی] هم هست اما به چه بهایی؟! به چه کیفیتی؟!

لذا به نظر من اینها مسائلی نیست که ضرورت داشته باشد و نیازی به این‌گونه مسائل داشته باشد. بله! اینکه ضریحی باید جایی باشد... الآن با کثرت جمعیتی که الآن هست اگر ضریح یا صندوقی یا سنگی نباشد، خب مردم هجوم می‌آورند و بالأخره

مسئله‌ای پیش می‌آید. همین که یک چیزی محیط باشد اشکال ندارد ولی نه حالا به این وضع و کیفیت، چقدر طلا مصرف بکنند! چقدر نقره مصرف بکنند! یک چیز عادی درست بکنند از چوبی یا آهنی که خطر نداشته باشد و محکم باشد، مردم متبرک بشوند و بروند. اینها مسائلی است که دیگر به همین کیفیت هست و باید اذهان و عقول تغییر پیدا بکند.

بسم الله الرحمن الرحیم

ادامهٔ بحث علم ذات باری

خیلی وقتی نداریم ولی خب من تیتر مسائل را برای جلسهٔ بعد عرض می‌کنم.

جلسهٔ قبل بحث در این بود که مسئلهٔ ذات پروردگار و ذات ربوبی در مقام تغییر و تحوّل در اسماء و صفات به معنای تأخّر و تقدّم زمانی نیست به‌نحوی‌که این تغییر و تحوّل، امر معدومی باشد که نشئه و سررشتهٔ آن و بدء آن یک امر، صدور ربوبی باشد و آن مراتبِ بعد، مراتبِ معدومه باشد که بعد در بستر زمان تحقق پیدا می‌کند. این با علم پروردگار و ارادهٔ ازلیه منافات دارد و عرض کردیم که امتناع دارد.

خب بعضی‌ها نسبت به این مسئله ایراداتی وارد کرده‌اند و یک اشکالاتی وارد کرده‌اند که این اشکالات را جلسهٔ بعد عرض می‌کنیم.

از جمله روایاتی که خوب است برای این مسئله درنظر داشته باشیم ـ که جلسهٔ بعد در همین مسائل بحث می‌کنیم ـ یکی کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که حضرت می‌فرمایند: «**لَم یسبِق لَهُ حالٌ حالاً فَیکونَ أوّلاً قَبلَ أن یکونَ آخِراً؛ و یکونَ ظاهراً قَبلَ أن یکونَ باطناً.**»[1]

این مطلب همان مطلبی است که ما عرض کرده‌ایم که در آن مقام، مقام تحوّل و مقام تبدّل وجود ندارد بلکه أمرٌ ثابتٌ أزلاً و أبداً و چنان‌چه جلسهٔ قبل عرض کردیم اصلاً گذشته و آینده و حالی، دیگر در صورت ثبوت معنا ندارد، این مطلب همان را می‌رساند.

حالا اگر شما بیایید توجه کنید و نگاه به آیهٔ قرآن کنید، در آیهٔ قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ [وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ

---

۱. أعلام الدین، ج ۱، ص ۶۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

عَلِيمٌ﴾[1] در اینجا حضرت می‌فرمایند: «**لَم یسبِق لَهُ حالٌ حالاً فَیکونَ أوّلاً قَبلَ أن یکونَ آخِراً**» این را با این آیه باید به یک نحوه‌ای نزدیک کنیم و یک تناسبی بین این دو مسئله ایجاد کنیم و بعد می‌فرماید: ﴿وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾. یک روایت دیگر دارد:

وَ [إنَّهُ] إنَّ اللهَ سُبحانهُ یَعودُ بَعدَ فَناءِ الدُّنیا وَحدهُ لا شَیءَ مَعهُ، کَما کانَ قَبلَ ابتِدائها کَذلکَ یَکونُ بَعدَ فَنائِها، بِلا وَقتٍ و لا مَکانٍ و لا حینٍ و لا زَمانٍ.[2]

این روایت هم در اینجا که آن‌طور به نظرم می‌آید ظاهراً از موسی بن جعفر است،[3] که مقام ابتدا با مقام انتها یکی است و مقام اول با مقام آخر یکی است و اوّلی ندارد تااینکه آخری داشته باشد. درحالی‌که ما در آیهٔ قرآن داریم: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ اول اوست و آخر اوست؛ اوّل نسبت به چه؟ **هوَ الأوَّلُ بِالنسبةِ إلی کلِّ شَیءٍ موجودٍ فی ظرفِ الوجود و هوَ الآخِر بِالنسبةِ إلی کلِّ شیءٍ موجودٍ فی الظرفِ الوجود.**

---

[1] . سوره حدید (۵۷) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶:
«اوست اوّل و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست.»

[2] . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۲۷۲؛ معاد شناسی، ج ۵، ص ۵۷.

[3] . روایت از امیرالمومنین علیه‌السلام است. (محقق)

چطور بتوانیم این اوّلیت و آخریت را ترسیم کنیم؟! چطور بتوانیم یک امری را موجود تصور کنیم که درعین‌حال اوّلیت و آخریت دارد؟! در اینجا دو روایت داریم؛ یک روایت از امام صادق علیه‌السّلام است که «**کانَ اللهُ و لَم یَکُن مَعه شَیءٌ**»[1] که این روایت هم از امیرالمؤمنین روایت شده و هم از امام صادق. خب این «**کانَ اللهُ و لَم یَکُن مَعه شَیءٌ**» به‌حسب ظاهر خیلی معنای ساده‌ای دارد: ذات پروردگار قبل از مرتبهٔ خلقت فقط خود او بود و هیچ چیزی قرین با او و مصاحب با او نبود. خب این دلالت بر همان توحید ذاتی و وحدانیت او می‌کند که قرینی نداشت، نه به‌نحو علیت و معلولیت و نه به‌نحو مَعلولین تحتَ عِلةٍ واحِده. هیچ‌کدام از دوتا نبوده است.

روایت دیگر از موسی بن جعفر هست که همین است: «**کانَ اللهُ و لَم یَکُن مَعَهُ شَیءٌ و الانَ کَما کانَ**»[2] بعضی‌ها آمده‌اند این روایت را انکار کرده‌اند ـ از افرادی که فعلاً هم هستند، از موجودین ـ و

---

[1] . التوحید، شیخ صدوق، ص ۶۶؛ افق وحی، ص ۵۸۸.

۲. جامع الأسرار، سیّد حیدر آملی، ص ٥٦؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۶۲.

گفته‌اند که این **«وَ الانَ کَما کانَ»** در روایت نیست و این اضافهٔ بر آن اصلی است که حذف شده است.

اولاً ما در مباحث اصولی داریم که اصل در محاورات و در کلمات، عدم حذف است. این مباحث قبلاً تنقیح شده است که وقتی در یک روایت، چیزی اضافه بر روایت دیگر دارد بنا بر سهو در سِقط هست یااینکه بنا بر عدم بیان است اما بنا بر اضافه به‌نحو عمد نیست و وثاقت راوی اقتضای جزئیتِ زائد را در کلام معصوم دارد. چه اشکال دارد معصوم در یک کلام، زائد را نفرموده باشد؟! چه ایرادی دارد؟! در یک کلام حضرت می‌فرماید: **«کانَ اللهُ و لَم یَکُن مَعه شَیءٌ»** خب این ایرادی ندارد و امام علیه‌السّلام همان مقام توحیدِ بالصرافه قبل از خلق را بیان می‌فرماید.

یااینکه به آن توجیهی که ما عرض کردیم این کانَ، کانَ ماضویه نیست بلکه کانَ به معنای ثبوت است، کانَ الله یعنی هوَ کانَ و هوَ کائِنٌ و هوَ یَکون، منتها در مقام ثبوت، تعبیر به فعل ماضی در اینجا شده است. خب این در اینجا ایرادی ندارد.

در یک جای دیگر معصوم بیاید یک کلامی را اضافه بفرماید: **«وَ الانَ کَما کانَ»** این چه ایرادی دارد؟! و اصل از آنجایی که عدم حذف است، می‌توانیم در اینجا بگوییم که این **«وَ الانَ کَما کانَ»** نیز جزء کلام معصوم علیه‌السّلام است.

مضافاً به اینکه همین مسئلهٔ **«وَ الانَ کَما کانَ»**، در این روایاتی که الآن عرض کردم موجود است منتها با بیان دیگر.

بنده این مطالب را فعلاً به‌عنوان تیتر بیان کردم چون دیگر صحبتمان در مسائل دیگر بود مجالی برای این نماند. إن‌شاءالله راجع به این جلسهٔ بعد صحبت می‌کنیم.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد